**اصول، جلسه 115: سه‌شنبه 25/03/1400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در بحث سابق، بحث سر این بود که جایی که حالت سابقه با یقین ثابت نشده باشد، با اماره ثابت شده باشد آیا استصحاب جاری می‌شود و وجه جریان استصحاب چیست؟ وجوهی شهید صدر برای جریان استصحاب ذکر کرده بودند.

این وجوهی که برای جریان استصحاب ذکر کرده بودند، یکی از وجوه، وجهی بود که خود شهید صدر ذکر کرده بودند و آن را پسندیده بودند. آن این بود که روح حکم شدت اهتمام مولی و به حکم واقعی و عدم اهتمام مولی به حکم واقعی هست. یعنی در جایی که شارع مقدس حکم ظاهری الزامی جعل می‌کند، در واقع اهتمامش را، حالا به حکم الزامی واقعی بیان می‌کند، در جایی که حکم ترخیصی بیان می‌کند، عدم اهتمامش را به حکم الزامی بیان می‌کند. و ان شئت قلت که گاهی اوقات در همه جا شدت اهتمام را شارع بیان می‌کند. ولی یک جا شدت اهتمام به حکم الزامی بیان می‌شود. یک جا شدت اهتمام به حکم ترخیصی بیان می‌شود. چون تنها در جایی حکم ترخیصی می‌تواند در مقابل حکم الزامی بایستد که این حکم ترخیصی یک مصلحتی در خود اباحة، اباحه‌اش اقتضایی باشد که بتواند جلوی آن مصلحت الزامی را بگیرد. حالا این نیاز به یک توضیحاتی دارد که من آن توضیحاتش باشد در جای خودش. علی ای تقدیر این تعبیری شهید صدر می‌فرمایند که لُبّ حکم، روح حکم، شدت اهتمام مولی و عدم شدت اهتمام مولی هست. ولی به نظر می‌رسد که شدت اهتمام مولی و عدم شدت اهتمام مولی روح حکم نیست. یعنی مبنا، مبنای تامی نیست. شدت اهتمام مولی و عدم شدت اهتمام مولی اینها ملاک حکم ظاهری هستند. مناط حکم ظاهری هستند. و مناط حکم ظاهری سبب تکوینی برای حکم ظاهری است. و حکم ظاهری روحش، حکم ظاهری روحش یک الزامی هست که شارع می‌کند. و آن که موضوع حکم عقل. الزام یا ترخیصی هست که شارع انجام می‌دهد. کما این‌که مناط حکم واقعی آن ملاک حکم نیست. مناط حکم واقعی سبب حکم هست. و حکم واقعی به هر لسانی بیان بشود، بازگشت می‌کند به جعل مماثل. ببینید ما در واقع وقتی نمی‌دانیم که، حالا تعبیر جعل مماثل تعبیر نکنیم. تعبیر بکنیم که بازگشت می‌کند به یک حکم الزامی یا یک حکم ترخیصی. در همة موارد، حالا چه از باب اماره باشد، چه از باب اصل عملی باشد. حالا من توضیح عرض بکنم. ببینید وقتی شارع مقدس یک اماره را حجت می‌کند. مثلاً اماره‌ای قائم شده بر وجوب نماز جمعه. این معنایش حجیت این اماره این هست که اگر هم در واقع، اگر نماز جمعه در واقع واجب باشد، این اماره می‌آید وجوب را فعلی می‌کند و آن وجوب واقعی که وجود دارد، آن وجوب را فعلی می‌کند. جلوی اصالة البرائة را که اگر این حجیت اماره نبود، آن مرجع ما بود می‌گیرد. بنابراین نتیجه این می‌شود که شارع می‌خواهد بگوید که اگر واقعاً هم نماز جمعه واجب نباشد، من می‌خواهم شما را تحریک بکنم به خواندن نماز جمعه. یعنی دیگر شما در بند این نباشید که آیا نماز جمعه در واقع واجب هست یا در واقع واجب نیست. حالا به هر لسانی این تعبیر را بکند، به لسان این‌که اماره را به منزلة علم قرار بدهد، تتمیم کشف بکند. آنها جنبه‌های بیانی‌اش است. اعتباری هست که شارع اعتبار می‌کند. سیاقت‌های بیانی که مرحوم شهید صدر هم تعبیر می‌کند. سیاقت بیانیه است. درست است این مقدار از کلام شهید صدر درست است. ولی شهید صدر روح حکم را آن کأنّ محبت شارع و حُبّ شارع می‌داند. در حالی که حُبّ شارع منشاء حکم است. و آن حُبّ شارع خود حکم نیست. حکم آن تحریک مولوی است. اینجا یک تحریک ظاهری مولوی شارع جعل کرده که این تحریک اگر به واقع اصابت کند، واقع را فعلی. یعنی اگر واقعی وجود داشته باشد، آن واقع با این حجیت اماره فعلی می‌شود. اگر واقعی وجود نداشته باشد، اینجا این حکم فعلی نمی‌شود. یعنی حکمی نیست که فعلی شود. بلکه شارع یک حکمی مشابه آن حکم واقعی اینجا جعل می‌کند. خب روح قضیه همین هست به جعل مماثل. یعنی همانجوری که آن حکم واقعی جنبة محرکیت داریم، جعل مماثل که می‌خواهیم بگوییم، یعنی این یک حکمی که مثل حکم واقعی به غرض تحریک عبد صادر می‌شود. حکم جعل ما یمکن ان یکون داعیا به تعبیر مرحوم اصفهانی. حکم ظاهری هم به همین معنا هست. یک محرک، برای عبد ممتثل جنبة تحریکی دارد. ما یمکن ان یکون داعیا هم که تعبیر می‌کنیم به این معناست که اگر عبد، عبد ممتثلی باشد از این تحریک شارع تحرّک پیدا می‌کند. این در جایی هست که ما یک حکم الزامی شارع جعل کند.

یک موقعی اماره می‌گوید نماز جمعه واجب نیست. این معنایش چی است؟ معنایش این است که اگر هم حکم واقعی، حکم الزامی باشد. شارع می‌خواهد بگوید آن حکم الزامی من، آن حکم الزامی را من از شما نخواستم. یعنی نفی فعلیة الواقع. فعلیة واقع را می‌خواهد مرتفع کند. اگر واقعاً نماز جمعه در واقع واجب نباشد، هیچ. یعنی در واقع اگر واقعاً نماز جمعه واجب نباشد، خب شارع هیچ جعلی ندارد. ولی اگر واقعاً نماز جمعه واجب باشد. یعنی اماره مخالف واقع باشد. اماره‌ای که می‌گوید نماز جمعه واجب نیست. امارة دال بر عدم الحکم. اگر مخالف واقع باشد و واقعاً یک حکم الزامی وجود داشته باشد، حجیت اماره به معنای این هست که آن حکم واقعی را شارع می‌خواهد فعلیتش را برطرف کند، عدم ؟؟؟ ۱۱:۲۹. یعنی اگر نماز جمعه ذاتاً این مثلاً ملزم بودند به انجام نماز جمعه. به جهت این‌که مثلاً طرف یک علم اجمالی بود. ما علم اجمالی داریم یا نماز جمعه واجب است، یا نماز ظهر واجب است. اماره‌ای می‌آید می‌گوید نماز جمعه واجب نیست. اگر این اماره حجت نبود، من باید هم نماز جمعه را می‌خواندم، هم نماز ظهر را می‌خواندم، به خاطر آن علم اجمالی. ولی وقتی اماره آمده گفتش که نماز جمعه واجب نیست، من دیگر لازم نیست آن نماز جمعه را بخوانم. یعنی برای نفی آن تحریک آن تکلیف واقعی. حالا ممکن است ما تصویر علم اجمالی هم نکنیم. در شبهة بدوی بگوییم در جایی که احتیاط لازم باشد در شبهة بدوی. مثلاً به خاطر این‌که قبح عقاب بلا بیان را قبول نداریم. موضوعی که ما قبول داریم مثلاً حق الطاعة و امثال اینها. از آن مطالب. در واقع دلیل حجیت اماره می‌خواهد آن تحریک حکم واقعی را که در ظرف شک وجود دارد، آن تحریک را از بین ببرد. تحریک الزامی. البته تحریک استحبابی و رجحانی را که بهش کار ندارد، باز هم بعد از حجیت اماره اتیان به نماز جمعه رجاءً مطلوب است. احتیاط حَسَنٌ علی کل حال. ولی بحث این هست که آن تحریک الزامی حکم واقعی را که در ظرف شک در صورت عدم حجیت اماره وجود داشت، اماره می‌آید آن تحریک را از بین می‌برد. بنابر این خاصیت حجیت اماره ایجاد تحریک، حالا یا به فعلیت بخشیدن آن تحریک حکم واقعی، یا به جعل یک حکم واقعی مماثل هست، یا از بین بردن آن تحریک حکم واقعی هست. روح حکم ظاهری فعلیت بخشیدن تحریک حکم واقعی یا ایجاد یک تحریک مشابه آن حکم واقعی محتمل در صورتی که حکم واقعی وجود نداشته باشد. این در صورتی که آن امارة ما به وجود حکم واقعی الزامی دلالت کند. اگر امارة ما به عدم وجود حکم واقعی دلالت بکند، آن هم بر عکس هست. می‌خواهد فعلیت حکم واقعی را از بین ببرد. تحریک حکم واقعی را از بین ببرد. بنابراین تحریکی که لولا حجیة الامارة الدالة علی عدم الوجوب، آن حکم واقعی داشت، به وسیلة این اماره از بین می‌رود. یعنی حکم واقعی ولو مطابق واقع هم باشد، تحریک ایجاد می‌کند. یعنی هم ببینید در واقع هم تحریک حکم واقعی را از بین می‌برد، هم تحریکی که حکم واقعی نه. چون گاهی اینها در صورتی، این حکم واقعی گاهی اوقات در ظرفی که ما احتمال حکم واقعی هم بدهیم تحریک می‌کند ولو واقعاً حکم واقعی وجود نداشته باشد. جاهایی که احتیاط لازم هست ولو حکم واقعی هم نداشته باشیم، ما تحریک وجود دارد. این تحریکی که چه حکم واقعی باشد، در واقع، چه در واقع حکم نباشد، من به انجام عمل تحریک الزامی پیدا می‌کنم. این تحریک الزامی به وسیلة حکم شارع از بین می‌رود. شارع می‌آید تحریک را از بین می‌برد. تحریک چه در ظرف اصابة به واقع وجود داشته، چه در ظرف عدم اصابة به واقع وجود داشته. این تحریک از بین می‌رود و من دیگر لازم نیست بر طبق آن وظیفه‌ای که لولا الامارة باید انجام می‌دادم رفتار کنم. این در صورتی که یک اماره‌ای باشد.

اگر نه اماره نباشد، اصل عملی باشد. اصل عملی هم دقیقاً حکمش عین اماره است. هیچ فرقی با اماره از جهت حکم ندارد. یعنی وقتی مثلاً اصالة الطهارة، حالا اصالة الاباحة را، اصالة البرائة را من مثال بزنم. می‌گوید جایی که شک دارید یک تکلیفی واجب هست یا واجب نیست لازم نیست انجام بدهید. این‌که لازم نیست انجام بدهید، معنایش این است که اگر واقعاً آن تکلیف. اگر ما اصالة البرائة نبود. لولا اصالة البرائة مثلاً حکم عقلی یا حکم شرعی الزام ظاهری بود. آن الزام ظاهری را به وسیلة این اصالة البرائة برطرف می‌شود. حالا آن الزام حکم واقعی هم که به وسیلة این الزام ظاهری فعلیت پیدا کرده بود، جلوی فعلیت پیدا کردن آن را می‌گیرد. بنابراین من مکلّف با وجود اصالة البرائة دیگر محرّک الزامی به شیء نخواهم داشت. نمی‌دانم نماز جمعه واجب هست یا نماز جمعه واجب نیست. اصالة البرائة می‌گوید لازم نیست نماز جمعه را انجام بدهید. لازم نیست یعنی آن تحریک الزامی را از بین می‌برد. از بین تحریک الزامی. اگر احتیاط هم می‌خواهد جعل کند. می‌گوید در مواردی شک کردید یک شیءای واجب هست یا واجب نیست. مثلاً در امور مهمه. اینجا باید احتیاط کنید. یا مثلاً قبل از فحص باید احتیاط کنید. باید احتیاط کنید یعنی چی؟ یعنی این‌که اگر واقعاً آن حکم واقعی وجود داشته باشد، به وسیلة این اصالة الاحتیاط آن حکم واقعی فعلی می‌شود. اگر واقعاً وجود نداشته باشد به وسیلة حکم ظاهری به اصالة الاحتیاط مشابه آن حکم واقعی الزامی اینجا جعل می‌شود. هیچ فرقی از جهت حکم مجعول وجود ندارد. بله، مناط جعل‌هایشان فرق دارند. تفاوت بین اماره و اصل عملی در حکم مجعول و کیفیت حکم مجعول نیست. در آن مناط و ملاکی هست که دارد که نحوة شدت اهتمامی که آقای صدر حالا تعبیر می‌کند که یک موقعی به جهت اهمیت احتمال، بعضی جاها اهمیت محتمل است، بعضی جاها هر دوست، آن بحث‌هایی که ایشان مطرح می‌کنند، حالا من با آن لسان نمی‌خواهم بحث را پیش ببرم. ولی با یک لسان ساده‌تر بحث را فعلاً می‌خواهم دنبال کنم، آن بحث این هست که بین اماره و حکم ظاهری در خود حکم تفاوتی نیست. بلکه هر دو ایجاد تحریک، یا اعدام تحریک الزامی است. بله، اماره به جهت طریقیت نوعیه، شارع طریقیت نوعیه را ملاحظه کرده، ملاک جعلش بوده. ولی در اصل عملی طریقیت ملاک نبوده، مثلاً مصلحت ترخیص یا مصالح دیگری که اینجا وجود داشته یا آن تعبیراتی که مرحوم آقای صدر می‌کند که تزاحم ملاکات حکم واقعیه اینجا منشاء این حکم می‌شود. علی ای تقدیر تفاوت بین حکم ظاهری و حکم واقعی، تفاوت بین اماره و اصل عملی در خود حکم ظاهری نیست. خود حکم ظاهری‌شان مثل هم هست. در ملاکشان تفاوت دارد. البته در لسان تعبیری هم ممکن است تفاوت‌هایی بین اینجا وجود داشته باشد. و اگر بعضی از آثار مربوط به این السنه باشد، آن ممکن است بار بشود. یعنی حکومت و اینهایی که ما می‌خواهیم بگوییم اگر مربوط به این لسان‌ها باشد آنها بحث دیگر است. نمی‌خواهم بگویم که این السنه هیچ ثمره‌ای ندارد. ولی بحث من در مورد آن نکته‌ای هست که شهید صدر مطرح می‌فرمودند که روح حکم شدت اهتمام است آن را دارم تحلیل می‌کنم. و الا در این‌که احیاناً می‌تواند آن السنه‌ای که برای حکم ظاهری هست، خود آن السنه ثمرة عملی هم برایش مترتب بشود، در نحوة نازل منزله شدن اصول یا اماره، تأثیر داشته باشد در همین بحث‌هایی ما اینجا داریم، بعضی بحث‌هایش ممکن است مبتنی بر همین لسان‌ها باشد. این لسان‌ها تأثیرگذار باشد. ولی آن بحث دیگر است. من عرضم نسبت به آن تقریبی بود که شهید صدر ذکر می‌کردند که ایشان روح حکم را شدت اهتمام و امثال اینها ذکر می‌کردند.

عرض کردم روح حکم شدت اهتمام نیست، آن شدت اهتمام و اینها، آنها مناطی هست که باعث می‌شوند شارع مقدس یک جعل ظاهری داشته باشند. جعل ظاهری معلول این هست. این است، آن مبنای کلی که شهید صدر مطرح می‌کنند درست نیست که روح حکم شدت اهتمام است. شدت اهتمام سبب الحکم هست، نه نفس الحکم. بله چون نحوة شدت اهتمام در موارد اماره با نحوة شدت اهتمام در اصول عملیه فرق دارد، و تفاوت اماره و اصل عملی در خود حکم نیست، در آن سببی که آن حکم را ایجاد کرده، در آن هست. یک اشارة اجمالی به آن مبنا. حالا ما چون آن بحث تفاوت حکم ظاهری و حکم واقعی، اینها را بحث نکردیم، دوستان به نحو اجمال، یک اشارة اجمالی به این بحث هم داشته باشم.

این نکته را هم من باز اشاره بکنم در این بحث مفید است که به نظر ما جمع بین حکم ظاهری و حکم واقعی تنها با این هست که حکم واقعی به وسیلة حکم ظاهری. یعنی حکم ظاهری و واقعی که در مؤدّا مخالف هم باشند. اوّلاً اشکال جمع بین حکم ظاهری و واقعی در جایی هست که در مؤدّا مخالف باشند. در جایی که در مؤدّا مخالف نباشند، نمی‌دانم اجتماع مثلین پیش می‌آید و آنها، خب آنها اشکالات خاصی نیست.

اشکال اجتماع ضدین هست، اجتماع ضدین هم به اعتبار اصل مشکله، مشکلة جعل دو تا محرّک متخالف هست، که هم به طرف فعل تحریک می‌شود هم به طرف ترک تحریف می‌شود این معنا ندارد. و حالا بفرمایید که حالا متضادین هستند یا متناقضین هستند. بگویید حکم الزامی معنایش این است که شارع می‌خواهد محرّک جعل کند. حکم ترخیصی می‌خواهد محرک را، محرکیتش را از بین ببرد. این شارع هم محرکیت را می‌خواهد ایجاد کند، هم محرکیت را می‌خواهد اعدام کند اجتماع نقیضین است. حالا بفرمایید اجتماع نقیضین یا اجتماع، یا احیاناً اجتماع ضدین.

این است که اشکال اصلی در جمع بین حکم ظاهری این هست که دو تا تحریک متخالف امکان‌پذیر نیست، و جمعش هم تنها به این هست که حکم واقعی از فعلیت ساقط می‌شود. این است این توضیحاتی که من عرض می‌کردم این توضیحات بر مبنای ما هست که فقط حکم واقعی که مبنای مرحوم آخوند هم همین هست که حکم واقعی تا وقتی که فعلی هست، حکم ظاهری مخالف در موردش تصویر ندارد. بنابراین این حکم ظاهری یا به معنای، حکم ظاهری به معنای جایی که مخالف واقع باشد به معنای این هست که آن حکم واقعی از فعلیت ساقط می‌شود و دیگر فعلی نیست. این است که توضیحاتی که می‌دادم براساس این مبنا هست که ما جمع بین حکم ظاهری و حکم واقعی را که عدم فعلیت حکم واقعی بدانیم. که مبنای مرحوم آخوند هست و حاج آقا هم همین مبنا را پذیرفتند، ما هم از این بزرگان تبعیت کردیم.

حالا ببینیم ادامة بحث‌ها را چگونه باید دنبال کنیم. من در جلسة قبل یک تعبیری کردم، این تعبیر، تعبیر قشنگی نبود، یعنی به نظرم تعبیر کردم که در جایی که ما حکم، ما گفتیم یقین موضوعیت نداشته باشد، واقع موضوعیت داشته باشد، اگر اصلی که ما باهاش حالت سابقه را اثبات می‌کنیم، اصل تنزیلی باشد، به منزلة جعل الیقین من حیث جری العملی، اینجا این اصل جایگزین با وجود این اصل آن استصحاب جاری نمی‌شود. ولی به نظر می‌رسد که نه، ما در واقع اینجا آن اصل عملی که می‌گوید شما به یقین، یقین را جعل کرده من حیث الجری العملی، می‌گوید شما آثاری که یقین از حیث جری العملی هست دارد، آن آثار را بار کن. حالا این را داشته باشید ما در جلسة بعد در این مورد یک مقداری بیشتر صحبت می‌کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان